



یادداشت

رتال جامع علوم انسانی

شخصیتی به نام منتقد؟

طرح از ابراهیم حقیقی

O حسین شیخ‌الاسلامی

منتقد ادبیات کودک کیست؟ او در فرآیند خلق و ارائه ادبیات کودک، چه جایگاهی دارد؟ و بالاخره، حدود اختیارات و مسئولیت‌های او چیست؟ به این سؤال‌ها می‌توان از دو منظر پاسخ داد. یکی از منظر تئوری ادبی، یعنی با نگاهی به متن ادبیات کودک و بازتعریف و بازشناسی این متون، تعریفی از منتقد و نقد ادبیات کودک ارائه شود و منتقد، باتوجه به این تعریف، جایگاه خود را بشناسد. دیگر این که با توجه به فرآیند اجتماعی تولید این متون، شخصیت منتقد، چونان شخصیتی، حقوقی مورد بازبینی قرار گیرد و بنا بر اصل مدرن تفکیک نهادها و شخصیت‌های یک فرآیند، از منظری اجتماعی به این سؤال‌ها پاسخ گفته شود. راه اول را بسیاری از منتقدان ما پیموده‌اند. امروزه در تاریخ نوپای نظریه ادبیات کودک، متون و صفحات بی‌شماری در دسترس ماست که هدف از تولید آن‌ها پاسخ به همین سؤال‌ها، با استفاده از نظریه خاص ادبی بوده است.

اما نگارنده در این فرصت کوتاه، می‌خواهد از منظر اجتماعی به این پرسش‌ها پاسخ گوید. به همین منظور، ما ابتدا فرآیند نشر و ارائه متون کودک را بازبینی و نهاد یا شخصیت‌های حقوقی، اصلی و اساسی این فرآیند را فارغ از منتقد، بازشناسی می‌کنیم و وظایف‌شان را برمی‌شمریم، و سپس به این نکته می‌پردازیم که چه مسئولیتی بر زمین مانده که منتقد باید آن را به انجام برساند و عاقبت نیز نیم‌نگاهی به این قضیه خواهیم کرد که تفکیک نکردن نقش نهادهای متفاوت، چه مشکلی برای نقد ادبیات کودک ایجاد کرده است. به عبارت بهتر، سعی خواهیم کرد نقش این عدم تفکیک را در برخی از آشفته‌گی‌های امروز نقد ادبیات کودک ایران زمین، بازگو کنیم.

الف) نهادهای اصلی ادبیات کودک

در فرآیند تولید و نشر کتب ادبیات کودک، به غیر از منتقد، سه شخصیت حقوقی دیگر قابل تشخیص‌اند: سیاستگذار، تولیدکننده و خواننده. هریک از این سه، نقش‌ها و کارکردهای مختلفی

سیاستگذار را باید شخصیتی دانست که واجد کمیتی از قدرت، برای اعمال نظر بر روند ادبیات کودک است و از سوی دیگر، خود را موظف می‌داند که این روند را اصلاح و بنا بر خواست خود هدایت کند

تولیدکنندگان ادبیات کودک، سه دسته‌اند: یکی ناشران و دست‌اندرکاران امور سخت‌افزاری ادبیات کودک و نوجوان، دیگری نویسنده متون ادبی کودک و نوجوان و سوم نقاشان کتاب‌های کودک و نوجوان

دارند که در ادامه بررسی می‌کنیم.

۱) سیاستگذار:

سیاستگذار را باید شخصیتی دانست که واجد کمیتی از قدرت، برای اعمال نظر بر روند ادبیات کودک است و از سوی دیگر، خود را موظف می‌داند که این روند را اصلاح و بنا بر خواست خود هدایت کند. مصداق سیاست‌گذار در وهله اول، حکومت است. حکومت (خصوصاً از نوع ایدئولوژیکش) هدایت جریان فرهنگی جامعه را از وظایف خود می‌داند و از سوی دیگر، از آن جا که حکومت قدرتمندترین نهاد جامعه است و هر نهادی بنا بر ذاتش می‌کوشد در تمام حوزه‌هایی که توان اعمال قدرت دارد، منافع خویش را تضمین کند، بنابراین طبیعی است که بخواهد در روند طبیعی خلق ادبیات کودک دخالت و سعی کند این جریان و روند را به سمت منافع خویش منحرف سازد. او این کار را کمابیش به صورت مشروع یا غیرمشروع انجام می‌دهد و برای کنترل این روند سیاست‌های تشویقی و تنبیهی در پیش می‌گیرد.

دومین نهادی که مصداقی برای این شخصیت به حساب می‌آید، سازمان‌ها و انجمن‌های غیردولتی‌اند. شوراهایی که اگرچه قدرت تنبیه ندارند، با سیاست‌های تشویقی، عملاً سعی می‌کنند روند تولید و خلق ادبیات کودک را تحت اختیار بگیرند. این انجمن‌ها، از انجمن‌های حفظ محیط‌زیست گرفته تا انجمن‌های اعتقادی، سیاسی، با در نظر گرفتن جویز مختلف، در واقع بر روند تولید اثر می‌گذارند و آن را تغییر می‌دهند.

سومین نهاد، ناشرانی هستند که به ایدئولوژی یا مکتب فکری خاصی متعلقند و طبیعتاً می‌کوشند کتاب‌های منتشره خود را با گرایش‌های فکری منطبق کنند. از آن جا که ناشران طبیعتاً باید تابع قوانین بازار و خواست مخاطبان باشند، سیاست‌های هر ناشر در تولید کتاب نیز آنان را در زمره سیاستگذاران فرآیند خلق ادبیات کودک قرار می‌دهد.

و بالاخره، چهارمین دسته سیاستگذاران، اولیا

و بزرگ‌ترها هستند؛ آنانی که در حد توان خود جلو دسترسی کودکان خود و دیگر کودکان را به برخی کتاب‌ها می‌گیرند و در واقع در حوزه قدرت خود، سعی می‌کنند روند ادبیات کودک را به سمت تمایلات خویش برانند.

سیاستگذارانی که نام بردیم، چند اشتراک مهم دارند. یکی این که قطعاً برآیندی از نیروهای (گاه متضاد) این چند سیاستگذار و در رأس آن‌ها حکومت، عامل مهمی در جهت‌دهی به چگونگی خلق ادبیات کودک است. اشتراک دوم از آن‌جا ناشی می‌شود که هیچ‌یک از این‌ها، عملاً درگیر ادبیات کودک نیستند و ادبیات کودک برای ایشان، هم‌چون ابزارهای است که به نحوی مطلوب باید به آن شکل داده شود و بالاخره، اشتراک سوم این چند دسته، در این نکته نهفته است که هیچ کدام از آن‌ها لزوماً شناخت مناسب و کاملی از ادبیات کودک و نوجوان ندارند. به عبارت بهتر، سیاستگذار بودن، مستلزم شناخت درست و کاملی از ادبیات کودک نیست.

۲) تولیدکننده:

تولیدکنندگان ادبیات کودک، سه دسته‌اند. یکی ناشران و دست‌اندرکاران امور سخت‌افزاری ادبیات کودک و نوجوان، دیگری نویسنده متون ادبی کودک و نوجوان و سوم نقاشان کتاب‌های کودک و نوجوان.

این سه دسته نیز شرح وظایف و تعریف خویش را دارند، ناشر آن جایی که سعی می‌کند با انتشار دادن آثاری خاص و مطابق میل خویش، به ادبیات کودک جهت دهد، سیاستگذار است و آن جایی که کتاب‌ها را منتشر می‌سازد، تولیدکننده‌ای بیش نیست. نویسنده و نقاش هر اثر نیز این‌گونه‌اند. چه آن‌ها را مانند برخی، هنرمندانی ناب و فارغ از هر اراده پیشینی بدانیم و چه آنان را چون متخصصانی حرفه‌ای در تولید کالایی به نام ادبیات کودک بشناسیم، نمی‌توانیم به آنان هیچ نقشی جز تولیدکننده صرف بدهیم (گرچه خود

و آنان، خصوصاً در دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰، به یمن تجربه خلق ادبیات کودک، مدعی اشغال جایگاه‌های دیگر نیز بوده‌اند و حتی گاه این حق به آنان داده شده است).

به هر حال تولیدکننده، تولیدش هرچه باشد، کوششی باشد یا جوششی، هنر ناب باشد یا اثری کلیشه‌ای و باسماهی، وقتی اثر خویش را عرضه می‌کند، در واقع خود اعتراف می‌کند که خواهان خرید آن از سوی خواننده است. او اثر را از خود جدا می‌سازد و به دست خواننده می‌دهد و هم‌چنین، پیش از تولید نیز مجبور به تحمل فشار از سوی سیاستگذار است. البته، بدیهی است که این فشار می‌تواند مثبت یا منفی باشد. سیاستگذار با ابزارهای خویش، می‌تواند تولیدکننده‌ای را به سقف آسمان شهرت برساند و تولیدکننده‌ای دیگر را به کف زمین گرم بدنامی بکوبد. کما این که در تاریخ نوپای خویش نیز دیده‌ایم که جناح‌های موجود در همین عرصه کوچک ادبیات کودک، چه‌ها کرده‌اند! به هر حال، تولیدکننده اثری ادبی بودن، هیچ حق دیگری را جز همین عنوان و لقب که در دنیای نظریه، متضمن مصونیت‌های متفاوتی است، موجب نمی‌شود.

۳) خوانندگان:

و بالاخره خوانندگان! خوانندگانی که مطمئناً اگر می‌دانستند سالانه چقدر وقت و نیرو صرف‌شان می‌شود، دهان‌های کوچک‌شان از تعجب باز می‌ماند. اینان نیز تعریف خاص و مشخص خود را دارند و در یک کلام، خوانندگان متن ادبی کودک، کودکانند؛ کودکانی که بی‌خبر از همه‌جا، کتاب‌های نو را با اشتیاق باز می‌کنند و به دنبال نقاشی‌های پرنرنگ و آب و شخصیت‌های سرگرم‌کننده می‌گردند.

ب) منتقد کیست؟

حال باید دید، با توجه به این سه نقش، نقش منتقد چیست و البته، برای پاسخ دادن باید جواب

یک سؤال دیگر را هم مشخص کرد و آن این که آیا اصلاً منتقد، نقشی متفاوت و مستقل از این سه دارد؟ خلاف آن چه نخست به نظر می‌رسد، پاسخ همیشه مثبت نبوده است. افراد بسیاری به نقش مستقلی تحت عنوان منتقد، در فرآیند خلق آثار ادبی کودک، معتقد نبوده‌اند. مثلاً آنانی که نقد ایدئولوژیک را مقبول می‌دانند، منتقد را عملاً سیاست‌گذاری به حساب می‌آورند که به علت (یا به مناسبت) در اختیار نداشتن قدرت عملی، از قدرت قلمی خویش، در جهت هدایت جریان ادبیات کودک گام برمی‌دارد.

از نظر آنان، منتقد ادبیات کودک، سانسورگری است که با قلم خویش، خطاهای ایدئولوژیک متن را مشخص می‌سازد و متن را مقبول و یا مردود می‌شناسد. آنانی هم که معتقدند نقد ادبیات کودک، خود تولید اثری ادبی و نه اثری وابسته به متن اصلی است، منتقد را چونان تولیدکننده‌ای ادبی می‌شناسند که گویی سوژه کم‌آورده و اثر ادبی کودک را سوژه اثر درجه دوم (در معنای تئوریکش، نه در معنا ارزش‌گذارانه‌اش) خویش ساخته است و بالاخره، آنانی که معتقدند منتقد، خود خواننده‌ای است که صرفاً تأویل خویش و نه چیز دیگری را به معرض دید دیگران می‌گذارد (و عجب این جاست که این دید، در بین نظریه‌پردازان و منتقدان ادبیات کودک هم طرفدار دارد!)، در مورد ادبیات کودک، منتقد را مخاطبی فرض می‌کنند که نسبت به کودکان هیچ برتری‌ای ندارد و صرفاً دیدگاهی موازی با دیدگاه آنان را به آنان عرضه می‌کند و افق‌هایی جدید را برای آنان می‌گشاید. در این بخش، ما را با این سه‌دسته کاری نیست. اگر نخواهیم نقش منتقد را جداگانه بدانیم، مباحثی مان متفاوت می‌شود. فقط این نکته برجای می‌ماند که این عزیزان، نمی‌توانند عملاً خود را منتقد بنامند و از تخصص خویش در امر ادبیات کودک یاد کنند؛ چرا که همان‌گونه که گفتیم، هیچ یک از نقش‌هایی که برشمردیم، متضمن تخصص در ادبیات کودک نیست و سیاست‌گذار یا تولیدکننده و یا خواننده متون ادبیات کودک بودن، موجب تخصص در این حوزه نمی‌شود.

اما از منظری دیگر، اگر قائل به نقشی متفاوت برای منتقد ادبی کودک باشیم، دو نقش در این فرآیند باقی می‌ماند که باید منتقد این دو نقش را برعهده بگیرد. نخست این که منتقد ادبیات کودک، کارشناس متن و راهنمای هر سه گروه می‌تواند باشد.^۱

سیاست‌گذاری که می‌خواهد ادبیات کودک را هدایت کند، ناشری که می‌خواهد در انتشار کتب کودک و نوجوانان موفق باشد و خواننده‌ای که می‌خواهد متن را بهتر بفهمد، به راهنمایی احتیاج دارد که این متون را به خوبی بشناسد و زوایای این

حیطه را برای وی شفاف و عیان سازد. این فرد می‌تواند منتقد ادبی باشد^۲ و درست به همین علت است که نقد باید خالی از داوری باشد. داوری برعهده آن سه شخصیت دیگر، یعنی سیاست‌گذار، تولیدکننده و خواننده است و آنان باید تصمیم بگیرند با این پدیده، ادبیات کودک و نوجوانان، چه کنند. منتقد، دست در دست روان‌شناس کودک که تأثیرات متن را بر کودک مشخص می‌سازد، صرفاً نقش توصیف‌کننده و توضیح‌دهنده متن را دارد و این یکی از دو نقشی است که شخصیتی جداگانه می‌طلبد و او کسی جز منتقد نمی‌تواند باشد.

نقش دیگری که منتقد می‌تواند به عهده بگیرد، خلق گفتمانی خاص و جداگانه از فرآیند خلق ادبیات کودک است؛ گفتمانی که ما در حوزه ادبیات بزرگسال، به خوبی شاهدش هستیم. امروزه حوزه‌های گفتمانی، با قواعد خاص خویش وجود دارد که فقط نقد ادبی را در برمی‌گیرد. این حوزه هیچ توجیه پراگماتیک و عملگرایی‌ای خارج از خویش ندارد. حوزه نقد ادبی بزرگسال، حوزه‌ای خود بسنده و کامل است. منتقد امروز ادبیات بزرگسال (البته نه نقدهای روزنامه‌ای و بوک ریویوها) نمی‌نویسد



که به سود کسی باشد یا کسی را راهنمایی کند. او می‌نویسد؛ چون در گفتمان نقد ادبیات جهان، به قدری عطش برای فهم تئوریک بیشتر از پدیده‌ای به نام اثر ادبی وجود دارد که نقد او، خود به خود خواننده می‌شود. این حیطه چیزی شبیه حوزه گفتمانی جادوگری است که مستقیماً برخی از نیازهای بشری را تأمین می‌کند و توجیه سودآورانه‌ای خارج از خود ندارد و یا حتی شبیه خود گفتمان برخی آثار ادبی است که امروزه توجیه پراگماتیک ندارند. اثر ادبی‌ای چون «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری» و به درد کسی جز علاقه‌مندان به ادبیات نمی‌خورد به همین قیاس، نقد ادبی‌ای که روی این اثر نوشته می‌شود نیز به درد کسی جز علاقه‌مندان به نقد ادبی نمی‌خورد. اما آیا نقد ادبیات کودک، کشش و ظرفیت

خلق چنین گفتمانی را دارد؟ نمی‌توان اکنون به این سؤال پاسخ داد. باید منتظر نشست و دید که چه اتفاقی می‌افتد.

ج) عدم استقلال منتقد و پیامدهای منفی آن در این چند دهه از تاریخ نظریه و نقد ادبیات کودک، به وفور می‌توان شاهد آسیب‌هایی بود که اختلاط نقش منتقد و دیگر نقش‌ها آفریده‌اند. بزرگ‌ترین نزاع‌ها در این تاریخ نوپا، ناشی از اشتباه گرفتن مقام منتقد و مقام سیاست‌گذار، توسط نام‌های ماندگار ادبیات کودک است (صمد بهرنگی، محمدرضا سرشار، بزرگ‌ترین نام‌هایی هستند که این دو نقش مجزا را در هم آمیخته و نزاع‌های فراوانی را موجب شده‌اند). از سوی دیگر و با رفع تقریبی ادغام سیاست‌گذار و منتقد در ادبیات کودک، نقد ما دچار آفت بزرگ دیگری شد و آن، ادغام نقش منتقد و نقش خواننده بود (سیدآبادی، کائدی و نعیمی). متونی تحت عنوان نقد منتشر شد که جز بازخوانی اثر چیز دیگری نبود. ما شاهد نوعی تحلیل محتوا در نقد برخی منتقدین هستیم که داوری‌ای نهایی - و اغلب مختصر - با آن همراه می‌شود و... تمام.

آن چه آمد، صرفاً فتح بابی بود برای آغاز این بحث. به نظر می‌رسد که تعریف جایگاه منتقد، اتفاق دیگری باشد که لزوم آن در نظریه‌پردازی ادبیات کودک، به وضوح حس می‌شود. من از این فرصت استفاده و از همه دست‌اندرکاران ادبیات کودک دعوت می‌کنم که برای یک بار هم که شده، آرای خویش را در باب دو پرسش پاسخ نایافته، مشخص سازند:

۱) آیا منتقد، در فرآیند تولید و عرضه ادبیات کودک و نوجوان، شخصیتی مستقل و نقشی منحصر به فرد دارد؟

۲) این نقش دقیقاً چیست؟ منتقد به چه کسی می‌تواند کمک کند؟ و آیا نقد ادبیات کودک، این کشش و ظرفیت را دارد که به گفتمانی مستقل و خود بسنده تبدیل شود؟ به امید آراسته و پیراسته‌تر شدن گفتمان ادبیات کودک و نوجوان.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این مورد، سیدعلی کاشفی خوانساری هم در سخنرانی خود در نمایشگاه مطبوعات دو سال پیش، سخن گفته و به طور مسوولی به این نقش منتقدان ادبیات کودک پرداخته است.

۲. البته، روان‌شناس کودک نیز در ایفای این نقش، همراه و همگام منتقد است. منتقد، متن را می‌شناسد و روان‌شناس، خواننده متن را. از نظر من، در حوزه ادبیات کودک، منتقد صرفاً شفاف‌کننده متن است و روان‌شناس مشخص‌کننده تأثیر متن بر کودک.